اطلاعات ۱۳۰۵
*شنبه ۲۵ فروردین ۱۴۰۳*۴ شوال ۱۴۴۵
۱۳ آوریل ۲۰۲۴ سال نود و هشتم * شماره ۲۸۶۴۲
ettelaat.com ettelaatonline

مقاله

احادیث اخلاقی

آیت‌الله‌العظمی حسین مظاهری

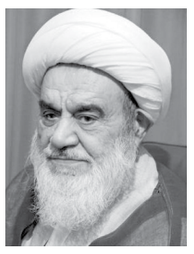

نتیجهٔ مطلوب تنها از راه درست

از امام حسین(ع) روایت شده است: اگر کسی بخواهد از راه گناه به جایی برسد، حتماً به مقصود خود نمی‌رسد، بلکه با شتاب به سوی ضد مطلوب می‌رود و آنچه از آن می‌ترسیده، به سرش خواهد آمد. اگر همه این روایت را سرمشق قرار دهیم و در همهٔ شئون زندگی به آن عمل کنیم، نتیجهٔ مطلوب خواهیم گرفت. صداقت و شفافیت باید از خانه و بین اعضای خانواده شروع شود و زن و شوهر، با صداقت و درستی و از راه مستقیم خواسته‌های خود را از همدیگر دنبال کنند. زن و شوهر باید با صفا و صداقت خانه را اداره و در دل همدیگر نفوذ پیدا کنند. جلب محبت همسر، با راستی و درستی میسر می‌گردد، نه با دروغ و فریب، و مطمئن باشید که راه فریب و دروغگویی، نتیجهٔ معکوس خواهد داشت.

نکتهٔ دیگر این است که خواص جامعه و افراد متدین و باتقوا باید به غیر از اجتناب از گناه، از پیمودن راههای نامتعارف نیز برای رسیدن به مقصود بپرهیزند. آنان که اهل گناه و معصیت نیستند و به عواقب سوء نافرمانی خدا و تبعات حیله‌گری توجه دارند، لازم است مراقب فریب شیطان در شبهات و اعمال شبهه‌ناک و به طور کلی مسیرهای انحرافی در زندگی باشند. مثال این قضیه، داستان حضرت آدم(ع) است. شیطان وسوسه کرد و آنها خواستند از راه غیر متعارف در بهشت جاودان باشند. حق تعالی آن باغ بهشتی را که برای آنها خلق شده بود، نابود کرد. قرآن کریم می‌فرماید: «**وعصی آدمُ ربهُ فغوی**: آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بی‌راهه رفت»(طه، ۱۲۱). آدم و حوا از راه غیرمتعارف و از راهی که خدا نمی‌پسندد، می‌خواستند همیشه در بهشت جاودان بمانند؛ اما چون بی‌راهه رفتند و میوهٔ درخت ممنوعه را خوردند، نه تنها به مطلوب خود نرسیدند و از باغ بهشتی اخراج شدند، بلکه مجبور شدند زحمت‌ها و مشقت‌های این دنیا را تحمل کنند.

اگر هرکسی بتواند با فرمودهٔ امام حسین(ع) زندگی و اعمال خود را بررسی کند، درمی‌یابد که چرا در بسیاری از موارد به مقصود دلخواه خود نرسیده و ضد آنچه می‌خواسته نصیبش شده است. اگر هم کسی ادعا کند که برای رسیدن به اهداف زندگی راه گناه را طی نکرده، باید راههای غیر متعارف را در زندگی خود جستجو کند.

اعمال غیر شرعی و اعمال نامتعارف در زندگی همهٔ افراد وجود دارد و همین اعمال، باعث گره افتادن در زندگی‌ها شده و برکت را از مال و زندگی آنها گرفته است؛ مثلاً گروهی دچار ربا می‌شوند و انتظار برکت در مال خود دارند، اما با اتلاف سرمایه مواجه می‌شوند و به جای ازدیاد مال، ورشکست می‌شوند. قرآن می‌فرماید: «**یَمحقُ اللهُ الربا و یُربی الصدقات**»: خدا از [برکت] ربا می‌کاهد، و بر صدقات می‌افزاید» (بقره، ۲۷۶). مال ربوی برکت ندارد و دنیا و آخرت انسان را تباه می‌سازد. در بسیاری از موارد نیز عنوان ربا ندارد، اما از راههای غیر متعارف ربا را حلال می‌شمرند و در آن صورت هم به ضد مطلوب خود دست خواهند یافت. معاملات هرمی که در سالهای اخیر گسترش یافته نیز حرام است، نوعی قمار است و کسانی که می‌خواهند از این راه، کسب درآمد کنند، بیچاره می‌شوند.

همه باید روایت امام حسین(ع) را سرمشق زندگی قرار دهیم و در خانواده، در اجتماع، در معاملات، در امور سیاسی و در هر کاری، با صفا، صداقت و صمیمیت باشیم. راهی غیر از این، برای موفقیت حقیقی در کارها و حصول نتیجهٔ مطلوب وجود ندارد. اگر کسی بی‌راهه برود، حتی اگر با حیلهٔ شرعی کار خود را توجیه کند و حتی اگر راه او نامشروع نباشد، ولی غیر متعارف باشد، حتماً سقوط خواهد کرد.

عواقب سرزنش در دنیا و آخرت

مرحوم کلینی در «اصول کافی»، بابی راجع به تعییر (سرزنش) دارد. در آن باب روایتی از امام صادق(ع) نقل می‌کند که می‌فرمایند: «**مَن عیرَ مُؤمناً بذنب لم یَمُت حتی یَرکبه**: هر که مؤمنی را به گناهی سرزنش کند، نمی‌میرد تا خودش آن گناه را مرتکب شود!» سرزنش دیگران، چه در معصیت آنان باشد، چه در عیوب دیگر، از گناهان بزرگ است. قرآن با کلمهٔ «ویل» سرزنش‌کننده و غیبت‌کننده را تهدید کرده و فرموده است: «**ویلٌ لکلِّ هُمَزه لُمَزه**: وای بر هر بدگوی عیبجو!» (همزه، ۱). «ویل» دو معنا دارد: یکی «وای به تو» است که به افرادی که بدی می‌کنند، خطاب می‌شود. معنای دیگر بر اساس روایات، چاهی در جهنم است. علاوه بر این نکوهش قرآنی، در روایتی آمده است که خداوند متعال سرزنش‌کننده را در دنیا آخرت سرزنش خواهد کرد. اثر وضعی سرزنش نیز طبق روایت امام صادق(ع) این است که سرزنش‌کننده در همین دنیا به آنچه برای آن دیگران را ملامت کرده، مبتلا خواهد شد.

سرزنش دیگران برای اعمالی که معصیت محسوب نمی‌شود نیز قبیح است و همین اثر وضعی را دارد، یعنی سرزنش‌کننده خواه ناخواه مرتکب آن عمل خواهد شد: «**مَن عیرَ بشیءٍ، بُلی به**». قبیح‌تر، این است که انسان کسی را به واسطهٔ عیبی که در او نیست سرزنش کند؛ در این صورت علاوه بر گناه نکوهش، گناه تهمت را نیز دارد. گاهی نیز سرزنش به ضمیمهٔ تمسخر یا اهانت صورت می‌پذیرد که این گناهان نیز به گناهش افزوده خواهد شد. خلاصه آنکه اگر انسان در رو، کسی را آزرده خاطر کند، به تعبیر قرآن، «لُمَزه» است و چنانچه در پشت سر بگوید و اگر آن شخص بفهمد ناراحت شود، غیبت است که به آن «هُمَزه» می‌گویند. قرآن «هُمَزه» و «لُمَزه» را در کنار هم بیان کرده و می‌فرماید: وای به کسی که پشت سر یا پیش رو، عیب‌جویی کند!

از پیامبر اکرم(ص) پرسیدند: «غیبت چیست؟» فرمود: «**ذکرُکَ أخاکَ بما یَکرهه**»: چیزی از برادرت بگویی که او خوش ندارد. استاد بزرگوار ما حضرت امام(ره) می‌گفتند: «یَکره» نخوانیم، «یُکره» بخوانیم که غیبت آن است که پشت سر دیگری بد گفته شود، ولو او ناراحت نشود.

اسلام برای دچار نشدن انسان به گناهانی همچون سرزنش، «امر به معروف و نهی از منکر» دارد، که معمولاً به آن عمل نمی‌شود. امر به معروف و نهی از منکر به اندازه‌ای اهمیت دارد که قرآن در سورهٔ عصر برای نجات انسان، دو بال معرفی می‌فرماید: یکی «ایمان و عمل صالح» و دیگری «امر به معروف و نهی از منکر»؛ یعنی دوشادوش «ایمان و عمل صالح»، «امر به معروف و نهی از منکر» را بیان می‌فرماید: «سوگند به عصر انسان در زیان است، **إلا الذین آمنوا و عَملوا الصالحات**: مگر کسانی که گرویدند و کارهای شایسته کردند؛ **و تَواصَوا بالحق و تواصوا بالصبر**: و همدیگر را به حق سفارش کردند و به شکیبایی توصیه نمودند» (عصر، ۱ـ۳). امیرالمؤمنین(ع) راجع به ارزش امر به معروف و نهی از منکر می‌فرمایند: «**و ما أعمالُ البر کُلها و الجهادُ فی سبیل الله عند الأمر بالمعروف و النهی عن المُنکر إلا کنفثه فی بحر لُجی**: تمام خوبی‌ها، از جمله جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر مثل یک قطره در برابر دریاست.» «نفثه» از قطره هم کمتر است و باید بگوییم: مثل نمی از دریاست.

مسلمان‌ها باید عیوب همدیگر را برطرف کنند و مانع گناه یکدیگر شوند، اما نه با سرزنش، تهمت، غیبت و اهانت، بلکه با امر به معروف و نهی از منکر به اصلاح هم بپردازند. یکی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر، انتقاد است.

فضیلت انتقاد

جامعهٔ عقلانی آن است که انتقاد داشته باشد. انتقاد آن است که اگر دیدید که دیگری از نظر گفتار یا کردار عیبی دارد یا مرتکب گناهی می‌شود، پشت سرش غیبت نکنید، در رو و در میان مردم نیز او را نکوهش نکنید، شخصیتش را نکوبید و او را تحقیر نکنید، بلکه در تنهایی، آن هم با مهربانی و از سر خیرخواهی نصیحت کنید. امام حسن عسکری(ع) می‌فرماید: کسی که برادرش را پنهانی نصیحت کند، او را آراسته و اگر آشکارا نصیحتش کند، او را مخدوش ساخته است.

این نحوهٔ انتقاد، یعنی انتقاد بدون سرزنش، بالاترین ثواب را دارد. امام صادق(ع) می‌گویند: «**أحب إخوانی الیّ، من أهدی الی عیوبی**»: بهترین دوست و برادر برای من کسی است که از من انتقاد کند و عیوبم را به من بگوید. در روایت داریم که: مؤمن، آئینهٔ مؤمن است: «**المُؤمنُ مرآه المُؤمن**»؛ همان‌طور که آئینه عیوب انسان را به او نشان می‌دهد، مؤمنان نیز باید عیوب همدیگر را گوشزد کنند.

معنویت شرقی

نشانه‌شناسی علم مطالعهٔ نمادها و نشانه‌هاست و به بررسی انواع نشانه‌ها، عوامل حاضر در فرایند تولید و مبادله و تعبیر آنها و نیز قواعد حاکم بر نشانه‌ها می‌پردازد؛ اما محدوده آن را باید از برخی علوم دیگر مشخص کرد: نشانه‌شناسی به دنبال معناست، نمادشناسی در پی ریشه‌هاست، و نشان‌شناسی در جستجوی کاربردهاست. نشانه‌شناسی شناختی به معنا در هنر و زبان و چگونگی معنا یافتن نشانه‌ها می‌پردازد و مؤلف از این منظر به سراغ آثار مولوی رفته است

دکتر محمد ضیمران
استاد دانشگاه

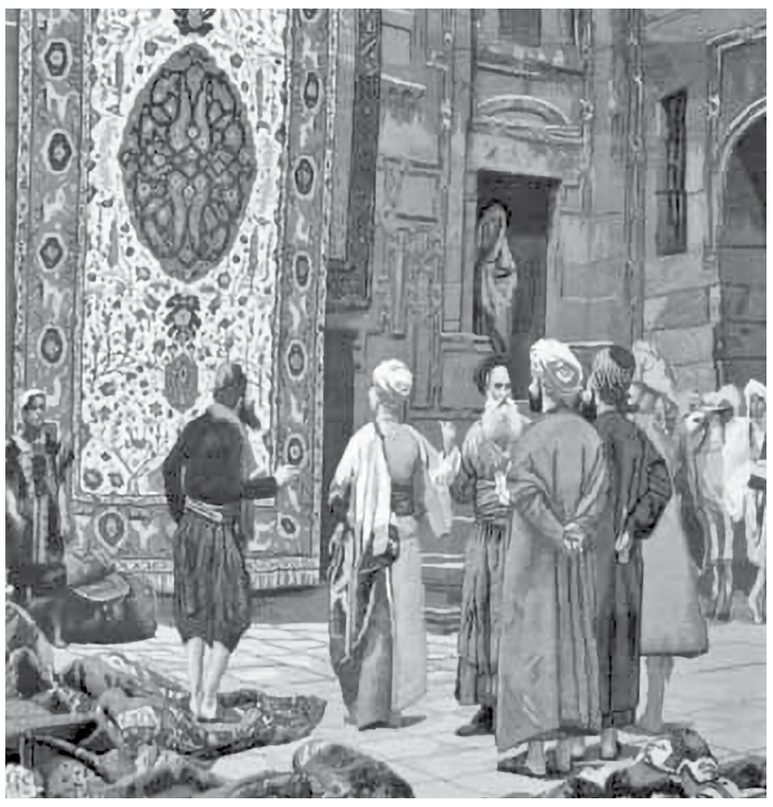

مقاله
فلسفی ـ هنری

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی انگاره‌ای ژرف‌نگرانه از انسان، خدا و جهان و نیز مناسبات درونی این سه را به گونه‌ای هنری در آثار گران‌سنگ خویش بازتاب داده است. او در تمامی نوشته‌هایش نقش‌مایه‌ای خلاق را درهم تنیده و آثاری را به دست داده که می‌توان آن را در یک کلام تلخیص کرد و آن هم عرفان عشق است. بی‌تردید اشعار و آثار منثور او هر یک دارای ویژگی چشمگیری است و هر کدام خود به تنهایی تجربه‌ای ژرف را بر ما آشکار می‌کند.

او بیش از آنکه به نظریه‌پردازی و فلسفه‌بافی دل خوش کند، همواره دریافت‌های شگفت‌آور خودش را در لباسی مناسب و در غزلی جذاب با بحر عروضی دلنشین یا نثری شیوا به رشته طبع آراسته است. مولوی در مرتبه نخست در پی آن بود تا از توضیح واضحات درگذرد و عقل هدایت را در مخاطب خویش بیدار کند. به همین اعتبار مدعی می‌شود که کلمات از بیان حقیقت وجود قاصرند. در واقع کلام میان حقیقت و ساحت دیدار، حجاب شده و راه وصول به حق و حقیقت را مسدود می‌کند. حقیقت معنی را باید از پوسته زبان بیرون آورد. «همی شکاف تو کف را که تا به آب رسی». مولوی می‌گوید در این جهان هر چیز و از جمله زبان می‌تواند به حجابی تبدیل شود و کاونده حقیقت را از وصول به آن باز دارد.

بدیهی است که هر کس به قدر فهمش مدعای مولانا را درمی‌یابد. آموزگار، پژوهنده واعظ و سخن‌پرداز، درویش شوریده حال و عارف شیدای حق و حکیم متأله جملگی هر یک به زعم خویش روزنه‌ای به مساحت فضاهای تجربه او یافته‌اند و هر یک به گونه‌ای مدعی فهم مطاوی سیر و سلوک او شده‌اند. اما شاید هیچ یک به ژرفای سیر او در وادی عشق و دلدادگی راه نیافته باشند.

گفتنی است که او پس از طی تحصیلات شرعی و عرفانی و فلسفی، در جایگاه معلمی درون‌نگر شاگردان بسیار را به مکتب درسش جذب کرد و بر مصطبه پدر خود بهاولد نشست و سالک طریقتی شد که بعدها به سلسله مولویه شهرت یافت. مولانا در زمره درویشان گوشه‌نشینی نبود که عمری را به زهد و پرهیز و در زاویه‌ای خود را محبوس دارد و ریاضت پیشه کند. او عارفی ژرف‌اندیش و سالکی پرجوش و خروش بود که با بزرگان زمانه ارتباطی نزدیک داشت و در امور معنوی و درسی مورد پرسش قرار می‌گرفت. هرچند که مدعی بود زبان از بیان حقیقت هستی قاصر است، اما خود او در اشعار و نوشته‌هایش ناگفتنی‌ها و نااندیشیده‌ها را به زبانی شیوا و جذاب بیان و ثابت کرده است که می‌تواند در پرتو نبوغی حیرت‌آور، آنچه را که دیگران حتی از اندیشه‌اش عاجزند، به زبان آورد.

زبان جهانی

زبان مولانا زبان ملی، قومی و محلی نیست، بلکه زبانی است جهانی، در ایران و افغانستان تا هند و مراکش آثار او خوانده شده و منبع الهام عارف و عامی قرار می‌گیرد. اخیراً مولانا به فرهنگ مردم غرب و به خصوص آمریکای شمالی راه یافته و آثار متعدد در غور در معنویت شرقی با الهام از اشعار وی به رشته طبع درآمده است. حتی اشعار دلنشین او به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی به صورت لوح فشرده در اتومبیل، هواپیما و سایر وسایط نقلیه با صدایی دلنشین موجبات تغییر ذائقه دوستداران خود را فراهم آورده است.

مولانا را نمی‌شود به شاعری متعلق به قرن هفتم هجری و متولد بلخ فروکاست. او شخصیتی جاودانی و جهانی است؛ بنابراین زبان حال همه آدمیان ـ چه عارف و چه عامی ـ بوده و هر کسی برحسب حال و برداشت یار او می‌شود.

از مولانا چهره‌ها و تصویرهای گوناگونی ترسیم شده است. بعضی او را قدیس و از اولیای الهی شمرده‌اند. مناقب‌نامه‌نویسان صفات و اوصاف فراطبیعی به او نسبت داده‌اند و بعضی تنها از منظری ادبی به او نگریسته‌اند و برخی نیز او را صرفاً عارفی واله و درویشی رقصان انگاشته‌اند. مولانای حقیقی کدام است؟ و چگونه می‌توان اسطوره مولوی را از واقعیت وجودی و هنری او متمایز کرد؟ این پرسشی است که اندیشمندان و پژوهشگرانی بی‌شمار در فرهنگ‌ها و زبان‌های گوناگون به آن پرداخته و کوشیده‌اند پاسخ درخور و بایسته به آن بدهند.

بدیهی است که شخصیت مولانا آکنده از ابهام و ایهام است و بنابراین جداکردن سره از ناسره در این زمینه، کاری است بس دشوار. امروزه آنها که در غرب از زیاده‌روی‌های کلیساییان به تنگ آمده‌اند و در پی گونه‌ای آیین غیررسمی یا وجهی معنویت غیرمتکلف کندوکاو می‌کنند، اندیشه‌های مولوی را راهگشای سرگشتگی‌های خود می‌شناسند. به همین اعتبار او را در ردیف ویلیام بلیک (blake) و ریلکه (Rilke) و شاعران برجسته غرب قرار داده‌اند و او را در زمره شاعران درون‌بین و دیده‌ور قلمداد کرده‌اند.

مناسبت میان «صورت» و «معنا» را باید یکی از محورهای مهم بحث مولانا در مورد زبان تلقی کرد. او در جای جای آثارش به این دوگانگی اشاره کرده است، اما آنچه تاکنون کمتر مورد توجه پژوهندگان اندیشه‌های مولانا قرار گرفته، نشانه‌شناسی وجودی مضمر در نوشته‌های اوست. کندوکاو در ساحت‌های دلالتی در آثار مولانا، گستره‌های نااندیشه‌ای را بر ما مکشوف می‌دارد

نشانه‌شناسی

آنچه صاحب این قلم در پی اشاره به آن است، بیشتر در بحث نشانه‌شناسی او مستتر است. به زعم مولوی بدواً تمایزی بنیادین میان صورت و معنا وجود دارد. ظاهر نشانه‌ها یا به تعبیر نشانه‌شناسان دال‌ها جلوه‌های بیرونی پدیده‌ها و معناها یا مدلول حقیقت درونی نشانه‌ها را تشکیل می‌دهند. مدلول به نظر مولانا عبارت است از آن چیزی که تنها بر علت اول معلوم است و از آنجا که واجب‌الوجود فراتر از هر کثرتی بوده، در ساحت وحدت و سرچشمه آن است؛ از این رو معنا و مدلول همه کثرات را می‌توان در یک خاستگاه جستجو کرد.

پیش معنی چیست صورت؟ پس زبون
چرخ را معنی‌اش می‌دارد نگون
گردش این باد از معنی اوست
همچو چرخی کو اسیر آب جوست
(مثنوی، دفتر یکم، ۳۳ و ۳۳۳۰)

از این روی می‌توان گفت این جهان و پدیده‌های موجود در آن، صورت حقیقت را باز می‌نمایند؛ اما حقیقت وجودی آن در مدلول سرمدی تجلی می‌یابد.

صورت ظاهر فنا گردد بدان — عالم معنی بماند جاودان
چند بازی عشق با نقش سبو — بگذر از نقش سبو، روآب جو
صورتش دیدی، ز معنی غافلی — از صدف دری گزین گر عاقلی
(مثنوی، د۲، ۲۲ـ۱۰۲۰)

در واقع انسان عارف نباید شیفته صورت شود، چه صورت امری است فرودست، اما سپهر مدلول دارای ماهیت سرمدی است. مولانا مدعی است که با نقش سبو عشقبازی کردن جز سبکسری و یله شدن، حاصل دیگری به بار نمی‌آورد. در اینجاست که به قول او آدمی صورت را رؤیت کرده، اما از مدلول غافل می‌ماند. در تمثیلی که در مثنوی آمده، صورت در حکم روغن چراغ و روشنی آن در حکم مدلول تلقی شده است.

زان همی پرسی چرا این می‌کند
که صور زیت است و معنی روشنی
(مثنوی، د۴، ۹۵-۲۹۹۴)

مناسبت میان «صورت» و «معنا» را باید یکی از محورهای مهم بحث مولانا در مورد زبان تلقی کرد. او در جای جای آثار خویش به این دوگانگی اشاره کرده است. شاید بتوان گفت منش و ماهیت سپهر زیست آدمی و سایر موجودات را در همین ثنویت بیان کرده است. هرچند نشانه‌شناسی در آثار مولانا به معنای امروزی آن نیست، اما می‌توان وجهی نشانه‌شناسی وجودی را در لابلای نوشته‌های او کشف کرد. او مخاطب خویش را می‌انگیزد که از سطح بیان و گفتمان عبور کند و به فراسوی زبان به کنه وجود پی برد.

مولوی تمثیل‌ها و استعاراتی را در این راستا به کار برده و با خلاقیتی حیرت‌انگیز مفاهیم و مطاوی وجودی را با تعابیری چون باد و خاک، نور و سایه و کف و دریا، نقش و نقاش، موج و حجاب، پرده، سبب و مسبب ظاهر، باطن و نظایر آن به کار برده است. آنچه تاکنون کمتر مورد توجه پژوهندگان اندیشه‌های مولانا قرار گرفته، همانا نشانه‌شناسی وجودی مضمر در نوشته‌های اوست.

ظاهرش منگر که باطن هیچ نیست
باطنش گوید که بنماییم بیست
(مثنوی ۴، ۱۰-۱۰۰۷)

وجود جمله غبارست، تابش از مه ماست
به ماه پشت میار و ره غبار بگیر
(دیوان شمس، ۱۲۲۳۶)

جنبش کفها ز دریا روز و شب — کف همی بینی و دریا نی، عجب!
(همان، ۲۸۷۲۲)

در سرا چون سایه آمیزست نور — نور خواهی، زین سرا بر بام آی
(همان، ۳۰۸۴۲)

تنها متفکری که تمثیل‌های مورد استفاده مولوی را به طور دقیق‌تر در اثر برجسته خود بازتاب داده، محقق معاصر آن مری شیمل است «در شکوه شمس». او نیز این تعابیر را از منظر نشانه‌شناسی مورد بحث قرار نداده است. کندوکاو در ساحت‌های دلالتی شگفت‌انگیز در آثار و اشعار مولانا، گستره‌های نااندیشه‌ای را بر ما مکشوف می‌دارد.

میناگری‌های قرآنی / بخش دوم

سیدعطاءالله مهاجرانی
نویسنده و پژوهشگر

مقاله
قرآن پژوهی

مقدمه یکم: موقعیت قرآن مجید

هانس کونگ (۱۹۲۸-۲۰۲۱) کشیش فیلسوف و الهی‌دان سوئیسی، سه گانه‌ای درباره سه دین ابراهیمی، آئین یهود و مسیحیت و اسلام نوشته است که امیدوارم صاحب همتی پیدا شود و این سه گانه بسیار ارزشمند و یگانه به فارسی ترجمه شود. هر جلد محصول یک دهه پژوهش و تعمق و اندیشه است. در جلد سوم، فصل «کلام خداوند به مثابه کتاب»، درباره قرآن مجید به سوء تفاهم غرب مسیحی اشاره می‌کند: «مسیحیان گمان کرده‌اند همان نقشی که مسیح در مسیحیت دارد، پیامبر در اسلام دارد. این سوء تفاهم است.»[1] سپس به سنجش موقعیت کانونی در هر سه دین پرداخته است: در دین یهود، «قوم یهود» موقعیت کانونی دارد؛ در مسیحیت، «شخصیت مسیح» و در اسلام، «قرآن مجید» به عنوان کلمه خداوند و کتاب.

این نظر ممکن است ساده و آسان‌یاب به نظر برسد؛ اما هنگامی که سه گانه هانس کونگ با دقت و شکیبایی خوانده شود، می‌یابیم که اندیشه و ایده‌ای استوار و مبتنی بر اسناد و مصادیق فراوان است. در واقع سادگی سخن، از سطحی بودن آن نیست، از عمق و گستره آن است، مثل مقوله باور به خدا که قرآن مجید با پرسشی بهت‌آور از زبان پیامبران مطرح کرده است: «**قالَت رُسُلُهُم أفی اللهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ والارض**: پیامبرانشان گفتند: مگر در باره خدا، پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین تردیدی دارید؟!» (ابراهیم، ۱۰).

به دلیل همین مرکزیت قرآن مجید در اسلام است که از آغاز شکل‌گیری آئین اسلام، ما شاهد ردّ و نفی و انکار قرآن توسط مشرکان زمان پیامبر اکرم(ص) بوده و تا به امروز به زبان‌ها و بیان‌های نو نما شاهد تداوم همان رویکرد هستیم. دو ادعا به عنوان تمام‌کننده یکدیگر مطرح می‌شد. قرآن تمامی این ادعاها و توجیهات مخالفان را مطرح کرده است.

۱ـ قرآن سخنان برساخته و بافته محمد(ص) است. نشانه و روایت خواب‌های آشفته و شوریده اوست. (ابراهیم، ۱۰) دیگران به او یاری رسانده‌اند و نوشته دیگران است. (فرقان، ۴).

۲ـ محمد(ص) شاعر (الصافات، ۳۶)، جادوگر (الذاریات، ۳۹)، دیوانه (الحجر، ۶)، دیوانهٔ تعلیم داده شده (الفرقان، ۱۴) و کاهن (الطور، ۲۹) است.

کتاب «آیات شیطانی»، نوشته سلمان رشدی در واقع گردآوری و انتظام تمامی این ادعاها علیه قرآن مجید و رسول اکرم(ص) در قالب رمان بود. آیات شیطانی هم نقش کانونی قرآن مجید را هدف گرفته بود و هم شخصیت پیامبر اسلام(ص) را. بدیهی است که در روزگار ما مطابق رسم زمانه، این تحریف و تهتک در زیر چتر و نقاب آزادی اندیشه و بیان و سکولاریسم و نفی امر مقدس و... انجام شده و می‌شود؛ چنان که «قرآن‌سوزی» چهره برهنه همین رویکرد است.

در واقع این تهاجم که وجهه آکادمیک و دانشگاهی و پژوهشی توسط جریان «تجدیدنظرطلبان رادیکال» یافته است، می‌داند چرا قرآن مجید را هدف گرفته است. وقتی کتابی کانون دیانت اسلام است و امت اسلامی در سراسر جهان به آن تکیه می‌کنند و هویت خویش را با آن می‌شناسند و همه مسلمانان را به یکدیگر پیوند می‌دهد و قرآن هایی که در سراسر جهان در مساجد، کتابخانه‌ها و خانه مسلمانان وجود دارد، همه یگانه است و حتی یک کلمه متفاوت در میانشان وجود ندارد، بدیهی است که می‌بایست در باره اعتبار و وثاقت و صحتش تردید ایجاد کرد و این کتاب را از دست جوان مسلمان گرفت و او را نسبت به آن مسأله‌دار و بی‌رغبت نمود. به خاطره و نمونه‌ای اشاره می‌کنم.

کلاس قرآنی با حضور عده‌ای از ایرانیان مقیم لندن برگزار می‌شد. یک دوره کلاس ما در معبد هندوها تشکیل می‌شد و «ای بسا هندو و ترک همزبان!» اینکه چرا ما ناگزیر از تغییر محل کلاس می‌شدیم، رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار! و با تغییر فضا و مزاج سیاسی در ایران، جمع ما برای شش ماهی در نیمه اول سال ۱۳۸۹ مهمان معبد هندوها شد. کلاس مان قبلا در «کانون توحیدِ» لندن برگزار می‌شد و سپس به معبد سادو واسوانی در خیابان کریکل وود رانده شدیم. از کانون توحید به کانون هندوئیسم رفتیم! روزی بعد از کلاس، جوانی با تیپ دانشجویی به سن و سال پسر خودم پیش من آمد و با صدای لرزان و با شرم گفت: «به نظرم قرآن مقدس نیست، کلام خدا نیست، کلام محمد است! کلام محمد هم نباشد، خطا دارد. دویست خطا در قرآن است! من دیگر نمی‌توانم قرآن را ببوسم. شما قران را می‌بوسید؟!»

ـ بله، نمی‌توانم نبوسم.

ـ: برای من بنویسید. برای نسل ما بنویسید. هر وقت شد، بنویسید. ممکن است من دیگر شما را نبینم. من دانشجوی کمبریج هستم. اتفاقی از کلاس شما باخبر شدم. اصلاً آمدم همین حرفها را بگویم. درون پرتگاهی پرتاب شده‌ام. چیزی یا تکیه گاهی را از دست داده‌ام و چیزی هم در دستم نیست.

گفتم: همین حالت و همین تردید و شک، مبارک است! تنها شرطش این است که در «شک» آشیانه نکنیم و متوقف نمانیم. یقین بعد از جستجو و پژوهش استحکام و اعتبار و حلاوت دیگری دارد، از ایمان عادتی و تقلیدی و سطحی بسیار متفاوت است.

به آن جوان عزیز گفتم: به جای اینکه وقتمان را صرف کنیم که قرآن کلام خداست یا کلام محمد، درباره خود قرآن تأمل و جستجو کنیم. ببینیم در نهایت به کدام داوری می‌رسیم. آیا چنین کتابی می‌تواند نوشته و یا فراهم آوردهٔ محمد باشد؟ یا دلایل ما نظر به دیگری را تبیین می‌کند.

این خاطره را از این جهت آوردم که بر این نکته توجه داشته باشیم و با حکیم سنایی هم‌آوا شویم:

به هرچ از راه دور افتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان
به هرچ از دوست وامانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا
عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد
که دارالملک ایمان را منزّه بیند از غوغا
عجب نبوَد گر از قرآن، نصیبت نیست جز نقشی
که از خورشید جز گرمی، نیابد چشم نابینا[2]

اندیشه و رویکرد سنایی، در کناره‌گیری و پرهیز از غوغا در باره قرآن مجید، همان روشی است که به روایت شیخ صدوق ابن بابویه (۳۰۶ـ۳۸۱ ق) ائمه ما در پیش گرفته بودند و پیروان خود را از ورود در غوغاها و دامن زدن به هیاهو پرهیز می‌دادند. در فصلی که شیخ صدوق درباره قرآن مجید در «کتاب التوحید» بیان کرده که از جمله غنی‌ترین متون معارفی ماست، همین مضمون به روشنی تبیین شده است. ماجرای این که قرآن مجید مخلوق است یا قدیم، تبدیل به کشاکش عقیدتی ـ سیاسی سهمگینی شده بود. افراد به جرم باور به هر دو سوی این ماجرای تلخ و تأسفبار، در زمان‌های مختلف شلاق می‌خوردند، به زندان می‌افتادند و یا حتی همانند جعد بن درهم در روز عید قربان در پای منبر به قتلش می‌رساندند و مردم به نشانی پیروزی بر بدعت، شادمانی و هلهله و هیاهو می‌کردند! از این ماجرای بسیار تلخ با عنوان «محنة خلق القرآن» در تاریخ کشاکش و ماجراهای اندیشه اسلامی و هیمنه تعصب و جهالت نام برده شده است. حیرت‌انگیز بود! آن همه توجه قرآن مجید به حفظ خون و حرمت و آبروی انسان‌ها فراموش شده بود و به نام قرآن، تعصب و غوغا میدان‌داری می‌کرد. احمد بن حنبل (۱۶۴ـ۲۴۱ ق، امام مذهب حنبلی) را به دستور معتصم ـ خلیفه عباسی ـ شلاق زدند و به زندان افکندند؛ زیرا او به مخلوق بودن قرآن باور نداشت. به روایت شمس‌الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء، در ذیل معرفی احمد بن ابی دؤاد (۱۶۰ـ۲۴۰ ق، پیشوای معتزله در زمان مأمون)، او به خلیفه گفت: «ای امیر مؤمنان! احمد بن حنبل را به عنوان بدعتگزار و گمراه و گمراه‌کننده به قتل برسان!»[3] ابن کثیر در البدایه و النهایه عبارت غریبی دارد: «و من مذهبه أن یضرب عُنق من لم یَقُل بخلق القرآن»:[4] شیوه مذهب حاکم این بود که اگر کسی اقرار نمی‌کرد قرآن مخلوق است، گردنش را می‌زدند!

در حقیقت ماجرای خلق قرآن و آزار و آسیب زدن به مخالفان، از جمله نقاط تاریک جریان فکری معتزله است. مأمون این نظریه را پذیرفت و در دستگاه قضا و حکومت دست به خالص‌سازی گسترده زد. نامه‌ای به نماینده خود در بغداد، اسحاق بن ابراهیم بن مصعب نوشت و فرمان داد تا قاضیان و محدثان را فراخواند و آنها را امتحان کند که آیا به مخلوق بودن قرآن باور دارند یا نه. متن نامه مأمون را طبری روایت کرده است. در این روایت نکته‌های بسیار قابل تأمل و عبرت‌آموزی وجود دارد؛ از جمله اینکه مأمون حق اجتهاد در دین را از آن حاکم می‌داند، مردم از دیدش افراد پست و نادان و بی‌خبر از معارف هستند. از نماینده خود می‌خواهد تا با بازرسی از اندیشه افرادی که احضار می‌کند، به واقعیت باورشان پی ببرد. تعبیر طبری قابل توجه است: «فاجمع بحضرتک من القضاه و اقرأ علیهم کتاب امیرالمؤمنین هذا الیک، فابدأ امتحانهم فیما یقولون و تکشیفهم عما یعتقدون.»[5] از او خواست قاضیان و محدثانی را که به خلق قرآن باور ندارند، از کار برکنار کند!

نه تنها مخالفان این نظریه را برکنار می‌کردند، بلکه آزارهای بسیار می‌رساندند، تا اینکه پس از پانزده سال حاکمیت دیدگاه معتزله و تعقیب و آزار مخالفان، در روزگار متوکل عباسی از سال ۲۳۲ ق، ورق به کلی برگشت و رسم زمانه دگر شد و طرفداران نظریه «خلق قرآن» بداقبال شدند و تحت تعقیب قرار گرفتند. و همان ماجرای آزار و زندان و قتل ادامه یافت، منتها در شکل و شمایلی دیگر و جهتی متفاوت و معکوس!

امامان شیعه با دوراندیشی بسیار، شیعیان و پیروان خود را از ورود در این ماجراها و غوغاها پرهیز می‌دادند. سه روایت با تفاوت بسیار لطیف و اندیشه برانگیز از امام صادق و امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السلام در کتاب توحید و امالی شیخ صدوق در این باره نقل شده است:

● **یکم:** از امام صادق(ع) پرسیدند: «نظرتان درباره قرآن چیست؟» فرمود: «قرآن کلام خداست، کتاب خداست، وحی خداست، از سوی او نازل شده است، کتاب عزیز است که هیچ‌گونه باطلی از هیچ سوآن را فرا نمی‌گیرد و خداوند حکیم حمید نازل کرده است.»

● **دوم:** از امام موسی بن جعفر(ع) پرسیدند: «نظر شما در باره قرآن چیست؟ عده‌ای از ما دچار اختلاف شده‌اند. گروهی می‌گویند: قرآن مخلوق است و گروهی دیگر می‌گویند: مخلوق نیست.» امام فرمود: «من مثل این سخنانی که گفته شد، نمی‌گویم. سخن من این است که قرآن کلام خداوند عزّ و جل است.»

● **سوم:** از امام رضا(ع) پرسیدند: «درباره قرآن چه می‌گویید؟» فرمود: «کلام خداست، از این فراتر مروید. راه هدایت را به جز قرآن، از جای دیگری جستجو مکنید که گمراه خواهید شد.»[6]

این شیوه ائمه(ع) به روایت مسیح(ع) همان آموختن «شیوه ماهیگیری» است و نه «دادن ماهی» به فرد گرسنه. در واقع پیامبر اسلام(ص) که مأموریت داشت افزون بر کتاب، به مسلمانان «حکمت» بیاموزد، حکمت همین دقایق و لطایف شیوه مواجهه با جریان‌های فکری و سیاسی و در دام و دانه غوغاها نیفتادن است.

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها:

۱. Hans Kung, Islam past, present&future, Oxford, One World, ۲۰۰۹, p ۵۹-۶۰
۲. دیوان حکیم سنایی، قصیده ش۷، در مقام اهل توحید
۳. شمس‌الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۶۹
۴. ابن کثیر الدمشقی، البدایه و النهایه، جزء ۱۴، ص ۲۱۳
۵. محمد بن جریر الطبری، تاریخ الرسل و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. القاهره، دارالمعارف بمصر، الجزء الثامن، ص ۲۳۲ـ۲۳۳
۶. الصدوق. التوحید ص۲۲۴؛ الأمالی، ص۵۴۶.